

اشکال بیگانگی شهری در نظر جامعه‌شناسان شهر

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۵، شماره دو: ۵۰۴-۴۸۱

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

علی یوسفی

دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

فردین محمدی^۱

سید آیت الله میرزایی

دکتری جامعه‌شناسی اقتصاد و توسعه دانشگاه فردوسی مشهد

پذیرش ۹۶/۱۲/۷

دریافت ۹۶/۷/۲۲

چکیده

انسان در تمام عرصه‌های حیات زندگی از جمله در شهر به دنبال معناست و اگر معانی اصیل مورد نظر خود را در شهر نیابد، دچار انواع بیگانگی می‌شود. نتایج مرور نظام‌مند آرای بیگانگی در میان جامعه‌شناسان شهر نشان می‌دهد بیگانگی شهری پنج نمود عمده دارد: دلزدگی که دلالت بر ناتوانی سیستم عصبی انسان در واکنش به محرکات شهری و یکنواخت دیدن آن‌ها دارد؛ بی‌سازمانی که مبین سست شدن پیوندها، هرج و مرج اخلاقی، منفعل شدن افراد و غوطه‌ور شدن آن‌ها در جامعه توده‌وار است؛ پرسه‌زنی که به معنای شهرنشینی تماشاگر سرگردانی است که کاری جز پرسه‌زنی در فضاهای شهری و دید زدن ویتترین‌های مغازه‌ها بدون آن که قصد یا توان خرید داشته باشد، را ندارد؛ بیگانگی فضایی حاکی از سلطه فضاهای جدید شهری بر انسان است، به طوری که انسان‌ها نمی‌دانند چگونه باید با فضای خلق‌شده مواجه شوند. در نهایت بیگانگی جمعی که بر شکل‌گیری فضای جدیدی تحت تأثیر فضای جریان‌ها در جامعه اطلاعاتی دارد که جدایی کامل مردم از تاریخ، فرهنگ، محصولات تولیدی، از اطرافیان و از خود را در بردارد. بعلاوه بیگانگی شهری و اشکال آن اساساً تحت تأثیر ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی شهرهای سرمایه‌داری است. **واژگان کلیدی:** دلزدگی، بی‌سازمانی، بیگانگی فضایی، بیگانگی جمعی، پرسه‌زنی

^۱پست الکترونیکی (نویسنده مسئول): fardin.mohammadi1@gmail.com

مقدمه

واژه بیگانگی^۱ یکی از مفاهیم اصلی و عمده علوم فلسفی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی است. ریموند ویلیامز^۲ (۱۹۷۶) این مفهوم را از دشوارترین مفاهیم فرهنگ لغت می‌داند که به طور گسترده‌ای در علوم انسانی برای تبیینی از اشکال و انواع کنش‌ها و واکنش‌ها نسبت به جریان‌ها، واقعیت‌های پیرامونی، فشارهای روانی و تحمیل‌ات اجتماعی به کار می‌رود (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۲۵). این مفهوم در لغت به معنای جدائی چیزی از چیز دیگر است و در اصطلاح عبارت است از: چیزی که انسان آن را خلق کرده یا جزء خصایص انسان است به طریقی از او دور شود، در این حالت با موقعیتی روبرو هستیم که آن را می‌توان بیگانگی نامید (گرب^۳، ۱۳۸۱: ۳۷). بنابراین بیگانگی به معنای تجربه‌ای است که موجب می‌شود شخص خود را همچون فردی بیگانه احساس کند. این بیگانگی به دو صورت بیگانگی از محیط که بیانگر پدید آمدن خلاء میان انسان و محیط زندگی اوست، و بیگانگی از خود که حاکی از بیگانگی انسان نسبت به خود و توانایی‌های خویش است، متجلی می‌شود.

مفهوم بیگانگی^۴ از فلسفه آرمان‌گرایانه آلمانی به ویژه از طریق هگل^۵ و هگلیمان جوان وارد جامعه‌شناسی شد. هگل از خودبیگانگی را عینیت یافتن اندیشه ازلی در جهان جسمانی، یا تجسم روح متناهی در جهان متناهی تعریف می‌کند. نماینده آن را آگاهی انسان می‌داند، آن هم نه آگاهی یک فرد یا همه افراد در یک زمان، بلکه آگاهی همه افراد انسانی در سراسر زمان مد نظر هگل است (دریابندری، ۱۳۶۹: ۳۴۳). شاید مهم‌ترین نظریه‌ای که تاکنون در باب بیگانگی مطرح شده، نظریه مارکس باشد. مارکس^۶ فرایند از خود بیگانگی را این‌گونه توضیح می‌دهد: هرچه کارگر ثروت بیشتری تولید می‌کند و محصولاتش از لحاظ قدرت و مقدار بیشتر می‌شود، فقیرتر می‌گردد. هرچه کارگر کالای بیشتری می‌آفریند، خود به کالای ارزان‌تری تبدیل می‌شود. به این معنا که محصول کار، در مقابل کارگر به‌عنوان چیزی بیگانه و قدرتی مستقل از تولیدکننده قد غلم می‌کند. محصول کار، کاری است که در شیئی تجسم یافته، یعنی به ماده‌ای تبدیل شده

1 Alienation

2 Williams

3 Grabb

4 Self-alienation

5 Hegel

6 Marx

است. این، نتیجه «عینیت یافتن کار» است. عینیت یافتن، به صورت از دست دادن شیء، بندگی در برابر آن و تصاحب محصول به شکل جدایی یا بیگانگی با محصول پدیدار می‌گردد (مارکس، ۱۳۸۲: ۱۲۵). در واقع وی معتقد است که کارگران در فراگرد تولید موجودیتی مستقل برای کالاهای تولیدی خود قائل می‌شوند و خود را به عنوان عامل پیدایش محصول از یاد می‌برند و به همین دلیل از محصول تولیدی خود بیگانه می‌شوند. بعد از مارکس اندیشمندان و نظریه‌پردازان متعددی مفهوم بیگانگی و ازخودبیگانگی را در حوزه‌های مختلف و به شکل‌های مختلفی مورد بررسی قرار دادند که می‌توان به دورکیم^۱، وبر^۲، زیمل^۳، فروم^۴، هابرماس^۵، سیمن^۶، میلز^۷، مارکوزه^۸ و بوردیو^۹ اشاره کرد. نتیجه این تلاش نظری، آن است که این پدیده برخلاف معنای محدودی که مارکس به آن داده، تنها ناشی از ساختار اقتصادی نیست، بلکه جهت‌گیری ذهنی و عینی گسترده‌ای است که ساختار اقتصادی تنها جزئی از آن محسوب می‌شود.

علم جامعه‌شناسی مفهوم بیگانگی و ویژگی‌های آن را مربوط به انسان و نظام اجتماعی می‌داند. شهر یکی از نظام‌های اجتماعی است که با این مفهوم ارتباط نزدیک دارد، زیرا در دوران اخیر، شهرنشینی شکل غالب و قطعی زندگی انسان‌ها شده است و تاروپود حیات انسانی را دستخوش دگرگونی و تغییر نموده است (موسوی و پاک‌خصال، ۱۳۹۱: ۱۷۲). گسترش شهرنشینی موجب شکل‌گیری برخی از آسیب‌های اجتماعی شده است که بیگانگی شهری از جمله این آسیب‌هاست. به طوری که عدم انطباق و بی‌قاعدگی در فُرم، فضا و عملکرد محیط کالبدی و فیزیکی، مسائل و مشکلات محیط اجتماعی، تنگناهای محیط فرهنگی و نمادین شهر که محصول توسعه شهرنشینی است، باعث بیگانگی شهرنشینان در شهر، و انزوا و عدم تعلق آنان نسبت به حیات شهری شده است. به عبارت دیگر، روابط اجتماعی و شیوهٔ امروزی زندگی در فضای شهری از یک سو، و نقش نمادین فضاها و کالبدی در شهرها از سوی دیگر، انسان شهرنشین را بیش از پیش نسبت به «خود»، «دیگران» و «محیط» بیگانه کرده است.

1 Durkheim

2 Weber

3 Simmel

4 Fromm

5 Habermas

6 Seeman

7 Mills

8 Marcuse

9 Bourdieu

به راین اساس، سؤالی که نوشتار حاضر بدان پاسخ می‌دهد این است که بیگانگی شهری چگونه پدید می‌آید؟ و اشکال عمده آن از نظر جامعه‌شناسان شهر کدام است؟

منطقِ مرور

این نوشتار از نوع مطالعات ثانویه و روش اجرای آن مرور نظام‌مند بوده است. مرور نظام‌مند مطالعه جامع، تحلیل، ترکیب و تفسیر متونی است که با موضوع خاصی مرتبط هستند (آویارد^۱، ۱۳۹۰: ۲۱). این روش شامل مراحل زیر است:

(الف) **تعیین منابع** که مشتمل بر شناسایی و گزینش منابع مرتبط با بیگانگی شهری بوده است. در مرحله شناسایی، منابع بیگانگی در سه حوزه فلسفی، جغرافیا، جامعه‌شناسی و روانشناسی جستجو گردیده است: در **حوزه فلسفی**، بر نظریه افلاطون، جان لاک، روسو، هگل، فویرباخ و هایدگر؛ در **حوزه جامعه‌شناسی** بر نظریه مارکس، تونیس^۲، دورکیم، وبر، زیمل، بنیامین، ویرث، مارکوزه، لوفور، هورکهایمر، هاروی، منهیم^۳، مرتن^۴، میلز، هابرماس، بوردیو و کاستلز و در **حوزه روانشناسی** بر نظریه اریک فروم، اریکسون^۵، سیمن^۶، نیسبت^۷، نترل^۸، فلکس^۹، گودمن^۹، فردینبرگ^{۱۰} و کنیتسون^{۱۱} تأکید گردیده است.

در مرحله گزینش منابع به دلیل تمرکز نوشتار بر بیگانگی شهری، بر نظریات جامعه‌شناسان شهر مشتمل بر نظریه زیمل، بنیامین، ویرث، لوفور، هاروی و کاستلز و راویان آرای آنها تأکید گردیده است.

(ب) **مرور انتقادی متن**: در این مرحله ابتدا نظریات منتخب، نقل و معرفی و سپس مورد نقد قرار گرفته است (معتمدیان، ۱۳۹۲). در مرحله مرور و نقل نظریه ابتدا متون نظری بر اساس معیار منطق زمانی (تقدم زمانی) سامان یافتند. سپس با رویکرد فراقوم‌نگارانه با تأکید بر کلمات

1 Aveyard

2 Tonnies

3 Mannheim

4 Merton

5 Eriakson

6 Seeman

7 Nettler

8 Flacks

9 Goodman

10 Friedenber

11 Keniston

کلیدی، عبارت‌ها و عقایدی که در تمام یا بخشی از نظریات بیگانگی آمده، تأکیدات مفهومی و گزاره‌های اصلی مورد بحث قرار داده شدند تا هم‌خوانی‌ها و تفاوت‌ها میان نظریات مشخص شوند (آویارد، ۱۳۹۰). در مرحله نقد نظری نیز نتایج نظری هر نظریه با توجه به گزاره‌های اصلی در زمینه پیدایش و شکل بیگانگی شهری مورد استنباط، مقایسه و نقد قرار گرفتند. به طوری که تفاوت‌های آن‌ها مشخص گردیدند.

(ج) **تلفیق آراء:** در این مرحله از مرور با توجه به مفاد مشترک نظریه‌های بیگانگی شهری و با توجه به شرایط اجتماعی و تاریخی پیدایش این نظریه‌ها، سعی در ترکیب نظریه‌ها گردیده است.

(د) **نتیجه‌گیری:** در این مرحله براساس تفسیر نظریه‌ها، اشکال عمده بیگانگی شهری مشخص و به سؤالات اساسی این نوشتار در یک چارچوب منسجم پاسخ داده شده است (مایر^۱، ۲۰۰۹).

مرور نظری

معروف‌ترین جامعه‌شناسان که در موضوع بیگانگی شهری صاحب‌نظر هستند عبارتند از: جرج زیمل، لوئیس ویرث، والتر بنیامین، هانری لوفور دیوید هاروری و مانوئل کاستلز که ذیلاً آرای آن‌ها معرفی می‌گردد:

نظریه دزدگی جرج زیمل (۱۹۱۸-۱۸۵۸)

زیمل^۲ در جامعه‌شناسی صوری خود بر این باور است که انسان موجودی است دارای علایق، نیازها و منافع که برای رفع این نیازها به کنش اجتماعی متقابل با دیگران می‌پردازد و از طریق این کنش‌ها نیازهای خود را به شکل‌های گوناگون رفع می‌کند. به عبارت دیگر، افراد این نیازها را در قالب شکل‌های روابط اجتماعی که در هر دوره مشخص است، برطرف می‌کنند و این اشکال، محتواها را کنترل و مهار می‌کنند (کیویستو^۳، ۱۳۸۵: ۱۷۸). البته زیمل معتقد است دیر یا زود محتوا، اشکال فرهنگی را که تولید کرده‌اند، تضعیف می‌کنند. آن زمان که یک شکل کاملاً

1 Mayer

2 Simmel

3 Kivisto

تضعیف و متحول گردید، شکل بعدی آغاز به شکل گرفتن در زیر آن کرده و جانشین آن می‌گردد. به عبارت دیگر، محتواها در شکل جدیدی قرار می‌گیرند (زیمل، ۱۳۸۰: ۲۲۶). بنابراین از نظر زیمل کنش دارای دو جزء "شکل" و "محتوا" است؛ محتوای کنش، دلائل، علائق، نیازها و انگیزه‌های کنش هستند و اشکال اجتماعی کنش، روش‌ها و شیوه‌های تأمین محتوای کنش هستند (کیویستو، ۱۳۸۵). البته از دیدگاه او، وظیفه جامعه‌شناسی بررسی صورت‌های کنش‌ها است نه محتوای کنش (کوزر، ۱۳۸۶: ۲۴۷-۲۵۲).

زیمل بر این باور است که اشکال کنش تحت تأثیر حجم یا اندازه گروه هستند و لذا متناسب با افزایش اندازه گروه، اشکال کنش نیز تغییر پیدا می‌کند. با توجه به متفاوت بودن حجم یا اندازه شهر و روستا، وی معتقد است اشکال کنش در شهر و روستا با هم متفاوتند (سوندرز^۱، ۱۳۹۲: ۱۵۸-۱۵۹). به طوری که در روستا آهنگ حرکت زندگی موزون‌تر از شهر است، در شهر به دلیل تغییر سریع و بدون وقفه محرک‌های بیرونی و درونی، دستگاه عصبی انسان بیشتر تحریک می‌شود و زندگی در شهر مستلزم آگاهی بیشتری از روستاست (زیمل، ۱۳۷۲: ۵۴). وفور و تمرکز آدمیان و اشیاء و سایر محرک‌های کلان‌شهر به دلیل تغییرات سریع و متضادشان نظام عصبی فرد را چنان تحریک می‌کنند که حساسیت آدمی را به اوج توانایی خود می‌رسد و آن را به واکنش‌های شدید برمی‌انگیزانند و اعصاب را چنان بی‌رحمانه خرد و خراب می‌سازند که آخرین بقایای نیروی آن‌ها مصرف می‌شود و اگر آدمی در همان محیط باقی بماند، زمانی برای تجدید قوای عصبی باقی نمی‌سازد. بنابراین فرد در برابر با تحریکات تازه عاجز می‌شود و نیروی درخوری برای مقابله با آن برایش باقی نمی‌ماند. در اثر این که نظام عصبی مدام به این تحریکات واکنش نشان می‌دهد، پس از مدتی از واکنش نشان دادن کاملاً باز می‌ایستد، این امر نگرش دلزده^۲ را شکل می‌دهد. در این حالت آخرین تکیه‌گاه اعصاب واکنش نشان ندادن به تحریکات است. از نظر شخص دلزده همه اشیاء و پدیده‌ها به صورت یکنواخت و در زمینه‌ای خاکستری ظاهر می‌شوند و هیچ شیئی بر دیگری رجحان ندارد و پدیده‌ها و رخداد‌های اطراف برای وی اهمیتی ندارد و نسبت به آن‌ها واکنش نشان نمی‌دهد. اعصاب بدین شیوه با محتواها و اشکال زندگی کلان‌شهری سازگاری پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر، در

1 Saunders

2 Blasé

کلان‌شهر انسان‌ها نیاز به امنیت و اطمینان را به شکل دلزدگی برطرف می‌کنند. شاید هیچ پدیده روانی را بلاشرط نتوان به کلان‌شهر نسبت داد، مگر نگرشی که مشخصه‌اش دلزدگی باشد، نگرشی که تحت تأثیر تحریکات عصبی شهر، فشرده، متناقض و متغیر است (زیمِل، ۱۳۷۲).

نظریه پرسه زنی والتر بنیامین (۱۹۴۰-۱۸۹۲)

در دیدگاه والتر بنیامین^۱ در هر متن فرهنگی یک نوع معنای عینی نهفته است که نه تنها از سوی انسان‌ها باید کشف و درک شود، بلکه باید تفسیر انسان‌ها از این مصنوعات فرهنگی نیز فهم شود. در این راستا وی بر این باور است که تفسیر آثار فرهنگی امری است مبتنی بر تجربه، تجربه‌ای که در خاطره انسان‌ها قرار گرفته و در تفسیر آن‌ها از پدیده‌های فرهنگی تأثیر می‌گذارد. بدین ترتیب در مواجهه انسان با آثار هنری، دیالکتیکی بین اثر هنری و انسان رخ می‌دهد و انسان با استفاده از تجربیات خود به تفسیر معانی عینی نهفته در اثر هنری می‌پردازد. بنابراین از نظر بنیامین معانی عینی نه از طریق تحلیل فکری، بلکه از طریق فرایندهای تخیلی درک می‌شود. البته درک این فرایندها مستلزم تشریح معانی پنهان و مبهم با نقد مستمر تحلیل‌های انجام شده و آمیزش عناصر و تخیلات بکر با ترکیبی نو برای بازنمایی معانی آن‌هاست. بر این اساس وی به رویارویی بین تجربه فردی و سنت‌های فرهنگی توجه داشت (ساوج و وارد، ۱۳۸۷: ۱۸۷-۱۹۱).

در زمینه شهر و چشم‌اندازهای شهری، بنیامین درصدد آن بود که «چگونگی شکل‌گرفتن معانی شهری را به واسطه خاطره و ادراک» بررسی کند. به عبارت دیگر، بنیامین بر این باور بود که شهر یک متن فرهنگی است و فرهنگ معاصر، خود را در درون ساختارها و فضاها شهر به ساده‌ترین شکل ممکن می‌نمایاند تا کشف رمز شود (جیلوش^۲، ۱۳۸۸: ۵۶). بنابراین بنیامین به شکل فرهنگی شهر معتقد است و ویژگی‌های فرهنگی آن را از طریق تخیل و تجربه قابل تفسیر می‌داند. البته وی بر این باور است که فرهنگ شهر نه تنها در عرصه‌های مشهود آن (مرکز شهر، جاذبه‌های گردشگری و غیره)، بلکه در لابه‌لای زندگی شهری مانند ایستگاه‌های زیرزمینی، مراکز خرید و زمین‌بازی کودکان ریشه دارد (ساوج و وارد^۳، ۱۳۸۷: ۱۹۲).

1 Benjamin

2 Jilosh

3 Savage & Varde

از نظر بنیامین تجربه شهرنشینی مُدرن مالا مال از تماس‌های کوتاه و ناپایدار بین اشخاص، احساسات زودگذر، جهان‌های تاریک زیرزمینی، پریشانی و بی‌نگرشی، کالاهای پر زرق و برق و حرکات موج‌وار جمعیت‌های ازدحام‌کننده در خیابان‌ها و دریافت اطلاعات است (طهوری، ۱۳۸۴: ۶۱-۶۲). بنابراین تجربه‌ای افراد در چنین جامعه‌ای تجربه فردی، پریشان، کوتاه، ناپایدار و احساساتی است. چنانکه به نظر ایشان، حالت پریشانی و بی‌نگرشی را در خیلی از گروه‌های شهری می‌توان مشاهده نمود که از مهم‌ترین آن‌ها پرسه‌زن‌ها^۱ هستند که حیران و پریشان در اطراف شهر، به ویژه در مراکز خرید پرسه می‌زنند (ساوج و وارد، ۱۳۸۷: ۱۹۱). پرسه‌زن فردی از جاکنده شده است که جایگاه وی نه در خانه، بلکه در میان جمعیت است و جمعیت بخشی از وجودش است و همواره در خیابان‌ها پرسه می‌زند و ویژگی‌های از زندگی شهری را از طریق تماشاگری و به‌طور ناخواسته در خود جمع می‌کند (بنیامین، ۱۹۹۹). پرسه‌زن، شهرنشین تماشاگر سرگردانی است که کاری جز ولگردی در فضاهای شهری، گم شدن در ازدحام جمعیت، و دید زدن به ویتترین مغازه‌ها بدون آن که قصد یا توان خرید داشته باشد، ندارد. به همه جا سر می‌کشد و کارش چشم‌چرانی است (اسمیت، ۱۳۸۳: ۷۹). از نظر بنیامین پرسه‌زن «ناظرِ صحنه تماشایی شهر» است. به طوری که مراکز خرید و پاساژها را به فضای خوانش بدل می‌سازد و در پی خواندن، کشف و رمزگشایی معنای آن است. به زعم بنیامین شهر و مراکز خرید، ابژه برای خواندن و تفسیر پرسه‌زن هستند و پاساژها، متنی مملو از نشانه‌ها برای خوانش هستند. با وجود این، چنین خوانشی گذرا، ناتمام، تکه تکه و عاری از تفسیر است (کاظمی، ۱۳۸۸). زیرا پرسه‌زن با توجه به تجربه‌هایی که از طریق پرسه‌زنی در خیابان‌ها کسب کرده است، به خوانش گذرای ویژگی‌های فرهنگی شهر می‌پردازد (بنیامین، ۱۹۹۹: ۸۷۹). از آنجا که این تجربه از یک سو، ناشی از تماس‌های کوتاه و ناپایدار بین اشخاص، کالاهای پر زرق و برق و حرکات موج‌وار جمعیت‌های ازدحام‌کننده در خیابان‌هاست، یک نوع تجربه‌ای همراه با احساسات زودگذر است. از سوی دیگر، از آنجا که اطلاعات پرسه‌زن، کوتاه، پاره، پاره و سطحی است، چنین تجربه‌ای عاری از تفسیر است (کاظمی، ۱۳۸۸). بنابراین خوانش و تفسیر پرسه‌زن از مراکز خرید و پاساژها ناشی از چنین تجربه‌ای سطحی، گذرا، و عاری از تفسیر

خواهد بود. به همین دلیل انسان‌های مدرن هنگام خوانش ویژگی‌های فرهنگی در شهر به دلیل عدم قدرت تفسیر، سطحی به آن نگاه می‌کنند و همانند یک بیگانه سریع از آن عبور می‌کنند، زیرا نمی‌توانند آن را در سنت خود ادغام کنند. آن‌ها اشیاء فراوان و مکان‌های مختلفی را می‌بینند، ولی سطحی می‌بینند. به عبارت دیگر، آن‌ها در شهر و در بین ویژگی‌های فرهنگی شهر پرسه‌زنی^۱ می‌کنند. شهر مدرن با تجربه‌ای که به افراد انتقال داده است، نوعی پرسه‌زنی را به وجود آورده است. از نظر بنیامین پرسه‌زن نمونه گویای شکل مدرن تجربه در کلان‌شهر است. برخی از خصوصیات بارز این تجربه عبارتند از گسستگی و فشردگی زمان و مکان، پارداوکس، جنب‌وجوش، ملال، شوک، جدایی درون و برون، تکرار نقش‌ها، چهره‌ها و نقاب‌ها است (بنیامین، ۱۳۷۷).

نظریه بی‌سازمانی لوئیس ویرث (۱۹۵۲-۱۸۹۷)

از نظر ویرث^۲ سه عامل حجم، تراکم و ناهمگونی بر الگوهای روابط انسانی و کیفیت روابط اجتماعی تأثیرگذار هستند و تعیین کننده اصلی شیوه زندگی شهری هستند (ویرث، ۱۹۳۸: ۲). از نظر وی ویژگی‌های فعالیت و روابط اجتماعی شهری متناسب با حجم، تراکم و تفاوت در نوع کارکرد شهرها متفاوت هستند (سوندرز، ۱۳۹۲: ۱۶۶). از دیدگاه وی وظیفه جامعه‌شناس شهری آن است که مشخص نماید که هر یک از این سه عامل تا چه حد سبب پیدایش شکل‌های خاصی از روابط اجتماعی می‌شوند. البته وی معتقد است از آنجا که عواملی مانند تکنولوژی و ارتباطات موجب گسترش شیوه‌های زندگی شهری به روستاها شده‌اند و تفاوت شهر و روستا را کم‌رنگ نموده‌اند، نمی‌توان از تقابل دو تایی شهر-روستا سخن گفت، بلکه باید آن را به صورت یک طیف در نظر گرفت که هر چقدر یک سکونتگاه بزرگتر، متراکم‌تر و نامتجانس‌تر باشد، ویژگی‌های شهری بیشتری نسبت به سکونتگاه‌های کوچکتر، پراکنده‌تر و متجانس‌تر دارد (سوندرز، ۱۳۹۲: ۱۶۵-۱۶۷).

به زعم ویرث در گروه‌های بزرگ به دلیل حجم زیاد و عدم شناخت ناشی از آن، روابط سطحی و ضعیف، زودگذر و توأم با گمنامی است. در حالی‌که فرد در این روابط میزانی از

1 Flaner

2 Louis Wirth

آزادی از قیود روابط شخصی و عاطفی پیدا می‌کند، اما از سوی دیگر، پیمان اجتماعی و احساس تعلق، وابستگی و مشارکت نزدیک را از دست می‌دهد (گیدنز، ۱۳۸۹: ۸۳۲). بنابراین از نظر ویرث حجم بزرگ سکونتگاه موجب افزایش تنوع، سست شدن پیوندهای همسایگی، محدود شدن روابط اجتماعی و پررنگی نظارت رسمی می‌گردد (ممتاز، ۱۳۸۷: ۱۳۹). همچنین حجم بزرگ سکونتگاه موجب تفاوت و تمایز بیشتر می‌شود. تفاوت و تنوع بیشتر در جدایی فضایی گروه‌های گوناگون بر حسب قومیت، نژاد، جایگاه اجتماعی، شغل و مانند آن انعکاس پیدا خواهد کرد. این امر منجر به قطعه‌گرایی در روابط اجتماعی می‌شود. یعنی تأکید بر روابط ثانویه (روابط غیرشخصی، مصنوعی، موقت و قطعه‌ای). همچنین از نظر ویرث حجم، تنشی بین فردیت و آزادی فردی به وجود می‌آورد، زیرا گروه بزرگ سبب تضعیف فردیت و تقویت آزادی فردی می‌شود. از این رو زندگی در گروه‌های بزرگ حالت آنومیک به خود می‌گیرد و هرج و مرج اخلاقی به وجود می‌آید و برای مقابله با آن کنترل‌های رسمی افزایش می‌یابد. همچنین تلاقی حلقه‌های اجتماعی متعدد در شهرها و عضویت ناقص افراد در این حلقه‌ها موجب شکل‌گیری هویت‌های ناقص و متناقض در افراد می‌شود که این امر موجب بروز هرج و مرج اخلاقی، اختلالات روانی و خودکشی و نظایر آن می‌گردد (ویرث، ۱۹۳۸: ۹). به طور کلی ویرث بر این باور است که زندگی شهری به دلیل حجم، تراکم و ناهمگونی زیاد نوعی بی‌سازمانی^۱ را پدید می‌آورد که موجب از بین رفتن روابط نخستین، بروز هرج و مرج اخلاقی، اختلالات روانی، تضعیف فردیت و تقویت آزادی فردی، بی‌قدرتی، سست شدن پیوندهای همسایگی، محدود شدن روابط اجتماعی، پررنگ شدن نظارت بیرونی، ناامنی شخصی و روانی، غیرفعال شدن فرد و غوطه‌ور شدن در جامعه توده‌وار می‌شود (ویرث، ۱۹۳۸: ۱۰).

نظریه بیگانگی فضائی هانری لوفور (۱۹۹۱-۱۹۰۲)

لوفور^۲ با اشاره به عبور نظام سرمایه‌داری از مدار اولیه به مدار ثانویه سرمایه، معتقد است که نظام سرمایه‌داری با توجه به شرایط اجتماعی، اقتصادی و تاریخی جهت حفظ سرمایه، فضا را به کالا تبدیل کرده است و فضا ماهیت غیرانفعالی خود را از دست داده و ماهیت ابزاری پیدا کرده است و

1 Anomi

2 Henri Lefebvre

به صورت یک کالا و ابزار، مورد استفاده قرار می‌گیرد (گاتدینر^۱، ۱۹۹۴). به عبارت دیگر، نظام سرمایه‌داری از طریق تولید فضا اقدام به ایجاد ارزش اضافی (استخدام کارگران ارزان قیمت و پایین بودن ترکیب ارگانیک سرمایه) و تأمین سود (پیدایش بازارهای جدید با کالایی شدن فضا) نموده است. بنابراین تولید سرمایه‌داری مدرن از بنیان صنعتی به بنیان شهری انتقال یافته است و تولید کالاهای صنعتی جای خود را به تولید فضا و صنایع جدید (ساختمانی، فراغتی و تجاری شدن فضا) داده است. لوفور به این انتقال «انقلاب شهری» می‌گوید (پریج^۲، ۲۰۰۸، سوندرز، ۱۳۹۲). از نظر لوفور طی این فرایند فضا متجانس (کالایی شدن)، تفکیک و بخش‌بندی شده و قابلیت مقایسه‌ای پیدا کرده و هر بخش ارزش مبادله‌ای مختلفی پیدا کرده است و به گونه‌ای متفاوت ارزش‌گذاری می‌شود که این امر موجب کمیابی فضا شده است (ساوج و وارد، ۱۳۸۷: ۱۸۰). به همین دلیل وی معتقد است فضا یک تولید اجتماعی است و به صورت اجتماعی تولید شده و در زمینه اجتماعی مشخص قابل درک است (اشمید، ۲۰۰۸: ۲۹-۲۸).

از سوی دیگر، لوفور معتقد است که اشکال فضایی به بازتولید روابط سلطه کمک می‌کنند. به طوری که فضای شهری و ویژگی‌های آن (شبهات اماکن مختلف، قطعه‌بندی شدن زندگی بین اماکن مختلف و کنترل سلسله‌مراتبی بین مکان‌های مسلط و تحت سلطه) از آنجا که تحت تأثیر شدید نظام سرمایه‌داری است، شکل روابط سرمایه‌داری (فردگرایی، کالایی شدن) را بر کل زندگی روزمره مردم تحمیل می‌کند و مردم را به مصرف‌کنندگان مجزا تبدیل می‌کند (رونبرگر^۳، ۲۰۰۸: ۱۳۶). بنابراین از نظر لوفور فضا در شکل دادن به طریقه زندگی انسان‌ها عملکرد مستقل و خاصی دارد. به طوری که تولید فضا از سوی نظم بالادست و تحمیل آن به زندگی روزمره شهروندان، ابزاری برای ساختارمند کردن و برنامه‌ریزی نمودن زندگی روزمره است (هاروی^۴، ۱۳۷۹: ۲۸۴). بدین ترتیب روابط اجتماعی سرمایه‌داری از طریق استفاده روزمره از فضا (فضاهای شهری) بازتولید می‌شوند. به بیان دیگر، شهر یک بستر فضایی است که از طریق آن روابط تولید سرمایه‌داری در تجربه روزمره مردم بازتولید می‌شود (سوندرز، ۱۳۹۲: ۲۶۵).

1 Gottdiener

2 Prigge

3 Ronneberger

4 Harvey

بنابراین از نظر لوفور سرمایه‌داری از طریق تولید فضا و الگوبندی آن به انباشت سرمایه و بازتولید خود در زندگی روزمره می‌پردازد. به طوری که از طریق تولید فضاهای جدید و الگوبندی‌های نامتعارف بر زندگی روزمره سلطه پیدا کرده است (سوندرز، ۱۳۹۲). همچنین گوناگونی ابعاد فضا در شهر و تفکیک ساختار فضای شهری به کارکردها و نقش‌های مختلف اعم از فیزیکی، زیستی و اجتماعی سبب گشته است که کلان‌شهر از منظر فضای شهری مملو از محیط‌هایی مختلف و متناقض باشد. ناسازگاری میان فضاهای متنوع و متعدد از یک سو، و هماهنگ نبودن آن با فرهنگ جامعه از سوی دیگر، سبب بیگانگی فرد در محیط شهری شده است (موسوی، ۱۳۸۸: ۱۱). در نهایت وی معتقد است که فضا قابلیت از خود بیگانه‌کننده یافته است و علت اصلی و منشاء از خود بیگانگی زندگی روزمره، مواجهه انسان با فضاهای جدید در زندگی روزمره است و بنابراین تجربه فضایی «دربدارنده عمل تولید و بازتولید اجتماعی است» (لوفور، ۱۹۹۱).

نظریه بیگانگی فضائی دیوید هاروی (....-۱۹۳۵)

هاروی معتقد است در جوامع سرمایه‌داری، بخش صنعتی هنوز موتور محرکه توسعه سرمایه‌داری است و فضا علی‌رغم اهمیتی که یافته است تنها ابزاری برای تضمین بازتولید و سودآوری نظام سرمایه‌داری است. بنابراین از نظر وی ایجاد فضا بستگی به نرخ قابلیت سود آن برای بخش صنعتی دارد. به عبارت دیگر، ایجاد محیط مصنوع (فضا) محصول میل بی‌وقفه صنعت سرمایه‌داری به سودآوری است. از این رو نظام شهری را باید در بستر نظام سرمایه‌داری تحلیل کرد (سوندرز، ۱۳۹۲: ۴۲۳).

هاروی معتقد است سرمایه‌داری صنعتی به دلیل میل به سودآوری، سبب خلق فضاهای جدیدی می‌شود و سبب سازمان‌یابی فضای جغرافیایی می‌شود. سازمان‌یابی فضا، روابط اجتماعی را منعکس می‌سازد و به طور متقابل بر آن‌ها تأثیرگذار است. در شهرهای قدیم سازمان‌یابی فضا عبارت بود از بازسازی سمبولیک یک نظام کیهانی مفروض به صورت ایدئولوژیک. فضای خلق شده در شهرهای جدید نیز اهداف ایدئولوژیک مشابهی دارند. یعنی فضای خلق شده توسط نظام سرمایه‌داری در شهرهای امروزی، از سویی، بازتاب ایدئولوژی مسلط گروه‌ها و نهادهای حاکم جامعه است و از سوی دیگر، بر اساس دینامیسم نیروهای بازار

شکل می‌گیرد و می‌تواند مولد نتایجی باشد که به نفع نظام سرمایه‌داری است (هاروی، ۱۳۷۹: ۲۸۷-۲۸۶). از نظر هاروی، فضای خلق شده به تدریج بخشی لاینفک از یک سیستم پیچیده علائم است که به زندگی روزمره و فرهنگ شهری جهت و معنا می‌بخشد. علائم، نمادها و نشانه‌هایی که ما را در محیط شهری احاطه کرده‌اند، محرک‌های نیرومندی به شمار می‌آیند. حساسیت ما و نیز مفاهیم ما از آرزو و نیاز در رابطه با محیط جغرافیایی اطراف‌مان که قسمت اعظم آن خلق شده است، شکل می‌گیرد. به تدریج «فضای خلق شده» توسط نظام سرمایه‌داری جانشین فضای مؤثر (واقعی) می‌شود و به عنوان عامل تعیین کننده سازمان‌یابی جغرافیایی نمایان می‌شود و فرهنگ را متأثر از خود می‌سازد و فرهنگ بیشتر منتج از فضای خلق شده می‌شود تا خالق آن (هاروی: ۲۸۸، ۲۸۶). بیگانگی در فرهنگ شهری و بی‌تفاوتی نسبت به تصاویر شهری در حقیقت ناشی از یک بیگانگی عمیق‌تر است. فعالیت خلق فضا و محصول نهایی آن یعنی فضای خلق شده از کنترل فردی و جمعی ما خارج است و به وسیله نیروهای بیگانه نسبت به ما شکل می‌گیرد. به ندرت می‌دانیم که چگونه باید با فضای خلق‌شده، چه در واقعیت و چه در ذهن مواجه شویم (هاروی: ۲۸۸). بنابراین از نظر هاروی این سرمایه‌داری صنعتی است که با انتقال به مدارهای مختلف (مدار اول، مدار دوم و مدار سوم)^۱، فضا را خلق می‌کند و دقیقاً از اینجاست که بیگانگی نسبت به فضای خلق شده به وجود می‌آید (هاروی: ۲۸۹).

نظریه بیگانگی جمعی مانوئل کاستلز (.....-۱۹۴۲)

کاستلز^۲ بعد از اتمام پروژه دهساله‌اش درباره جنبش‌های اجتماعی و بعد از ارائه نظریه مصرف جمعی در مناطق شهری به تأثیر فناوری جدید و انقلاب اطلاعاتی بر زندگی اجتماعی و توسعه شهری توجه کرد و نظریه جامعه شبکه‌ای را مطرح نمود (فیگین^۳، ۱۹۹۸). کاستلز در این نظریه به بررسی «پیدایش یک ساختار اجتماعی نوین» می‌پردازد که با پیدایش یک شیوه جدید توسعه، یعنی

۱ هاروی معتقد است نظام سرمایه‌داری تا اکنون سه مرحله تاریخی را پشت سر نهاده است که به ترتیب عبارتند از: مدار اول که شامل دوره تولید صنعتی است، مدار دوم که دربرگیرنده دوره سرمایه‌گذاری مؤسسه‌های مالی در سرمایه ثابت (صندوق مصرف) است و مدار سوم که سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه را شامل می‌شود (سوندرز، ۱۳۹۲).

2 Castells

3 Feagin

اطلاعات‌گرایی ارتباط دارد. به اعتقاد وی جامعه شبکه‌ای محصول همگرایی سه فرایند تاریخی انقلاب اطلاعات؛ تجدید ساختار سرمایه‌داری و نهضت‌های فرهنگی دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ است (کاستلز، ۱۳۸۰). بنابراین جامعه شبکه‌ای در ساختار غالب خود شکل جدیدی از جامعه سرمایه‌داری است. به عبارت دیگر، اقتصاد سرمایه‌داری از طریق جامعه شبکه‌ای خود را بازتولید و تجدید سازمان کرده است. جامعه شبکه‌ای عبارت است از ساختارها و فعالیت‌های اجتماعی که حول شبکه‌هایی سازمان داده شده‌اند که اطلاعات را به کمک روش‌ها و ابزارهای الکترونیک پردازش می‌کنند، یعنی آن دسته از شبکه‌های اجتماعی‌ای که عامل پردازش و مدیریت اطلاعات هستند و از فناوری‌های میکروالکترونیک استفاده می‌کنند (کاستلز، ۱۳۸۱: ۴۴۰). در چنین جامعه‌ای تولید، پردازش و انتقال اطلاعات مبدل به منبع اصلی تولید و قدرت می‌شود (گرونلاند^۱، ۱۳۸۵: ۷۱). از نظر کاستلز ویژگی‌های اصلی جامعه شبکه‌ای عبارت است از: اقتصاد اطلاعاتی، اقتصاد جهانی، فعالیت‌های اقتصادی شبکه‌ای، ظهور قطب‌های متقابل، فرهنگ واقعیت مجازی، سیاست بر بال رسانه، زمان بی‌زمان و فضای جریان‌ها (کاستلز، ۱۳۸۰).

جامعه شبکه‌ای، پیرامون جریان‌ها^۲ تشکیل شده است: جریان‌های سرمایه، جریان‌های اطلاعات، جریان تکنولوژی، جریان تصاویر، صدا و روابط متقابل. بنابراین شکل فضایی جدیدی تحت عنوان «فضای جریان‌ها» شکل گرفته است که ویژگی مسلط عملکرد اجتماعی جامعه شبکه‌ای است. فضای جریان‌ها، سازماندهی مادی عملکردهای اجتماعی است که دارای اشتراکات زمانی هستند و از طریق جریان‌ها عمل می‌کنند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۴۷۷). در جامعه شبکه‌ای افراد از طریق فضای جریان‌ها (جریان اطلاعات و مبادلات از طریق شبکه‌های میکروالکترونیک که فضای خاص خود را به وجود می‌آورند) به هم گره می‌خورند و به کنش متقابل می‌پردازند. در این جامعه به دلیل پیشرفت تکنولوژی و توسعه ابزارهای الکترونیکی، اطلاعات به سرعت انتقال می‌یابند و این امر موجب شده که همه جهان جدید به صورت یک شبکه در بیاید، زیرا فضای جریان‌ها با تکیه بر شبکه‌هایی از مدارات الکترونیکی به عنوان پایه جامعه اطلاعاتی مکان‌های متفاوت را به هم پیوند می‌دهد و فشردگی زمان-فضا پدید می‌آید و فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و رسانه‌ای در یک مقیاس جهانی به تعاملات همزمان

1 Gronland

2 Flows

تبدیل می‌شود و صنعت، تولید، سیاست و خدمات در سطح جهانی متأثر از واحدهای اطلاع‌رسانی خواهد بود. کاستلز از این پدیده با عنوان شهر اطلاعاتی یاد می‌کند (کاستلز، ۱۳۸۰)، زیرا نمود این پیوندها (به دلیل وجود امکانات ارتباطی و مخابراتی مانند اینترنت، کابل نوری، تلفن، ماهواره، سیستم پست الکترونیکی و شاهراه اطلاعاتی) در نقاط شهری تجلی می‌یابد. بنابراین شهرها به عنوان نقطه ثقل جامعه شبکه‌ای از اهمیت ویژه‌ای در فضای جریان‌ها برخوردار هستند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۴۷۶).

شهر اطلاعاتی نه یک شکل، بلکه یک فرایند است؛ فرایندی که سلطه ساختار فضای جریان‌ها ویژگی آن است (کاستلز، ۱۳۸۰: ۴۶۲). فضای جریان‌ها موجب کاهش تماس‌های حضوری و استفاده کمتر افراد از سینما، کنسرت، تئاتر و کلوپ‌های ورزشی، زوال سنت گفتگو و شبکه روابط اجتماعی افراد و در نهایت شکل‌گیری فرهنگ مجازی شده است (کاستلز، ۱۳۸۰: ۳۸۴). بنابراین فضای جریان‌ها همه ابعاد زندگی شهری را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نه تنها فضای صنعت و تولید و مکان، بلکه فضای تجربه را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. به طوری که همچنان ما در میان خطوط مجازی پرسه می‌زنیم، شبخ الکترونیکی وجود، بازی‌ها و محیط مجازی جزئی از تجربه ما می‌شود. به عبارت دیگر، واقعیتی که تجربه می‌شود، واقعیتی مجازی است. لذا فضای جریان‌ها و منطق شبکه‌سازی تجربیات مردم و همچنین تصور ایشان از خود را تغییر می‌دهند، زیرا کار اطلاعاتی انسان را به شکل روزافزونی از نظر قابلیت‌ها، شرایط کار، منافع و برنامه‌هایش فردگرا می‌کند. بنابراین دیدگاه کاستلز علاوه بر فضای تولید و قدرت، فضای تجربه را هم شامل می‌شود. در نهایت فضا در جریان‌ها حل می‌شود و شهرها مبدل به سایه می‌شوند. فضای جدیدی شکل می‌گیرد که جدایی کامل مردم را از تاریخ، فرهنگ و حاصل کار خود را در بردارد و موجب بیگانگی جمعی^۱ می‌شود (گرونلاند، ۱۳۸۵، ممتاز، ۱۳۸۷). همچنین در درون شبکه، به استثنای یک گروه از نخبگان جهان وطن، دیگران کنترل خود را بر زندگی خویش و محیط اطراف از دست داده‌اند یا با سرعت در حال از دست دادن آن هستند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۴۸۱، ۲۲).

در یک جمع‌بندی کلی، گزاره‌های اصلی بیگانگی شهری را به تفکیک هر نظریه می‌توان مطابق شرح جدول زیر، صورت‌بندی نمود:

1 Collective alienation

جدول گزاره‌های نظری پیگانگی شهری به تفکیک صاحب‌نظران

نظریه پرداز	گزاره‌های نظری	شکل پیگانگی
زیمل (۱۸۵۸-۱۹۱۸)	○ شهرنشینان به اشکال مختلف نیاز خود را در شهر برطرف می‌سازند. ○ اشکال مختلف تأمین نیاز (کنش) تحت تأثیر اندازه شهر است. ○ اندازه شهر، تحریکات عصبی را در محیط شهر افزایش می‌دهد. ○ با افزایش تحریکات عصبی، توان پاسخگویی سیستم عصبی شهرنشینان تضعیف می‌گردد. ○ با تضعیف سیستم عصبی، افراد ناگزیر به واکنش انتخابی (عقلانی) به محرک‌ها می‌شوند. ○ واکنش انتخابی به تحریکات عصبی محیط شهری، باعث دلزدگی شهرنشینان می‌شود.	دلزدگی
بنیامین (۱۸۹۲-۱۹۴۰)	○ شهر به مثابه یک متن فرهنگی با ویژگی تماس‌های کوتاه، احساسات گذرا و اطلاعات پراکنده است. ○ ویژگی‌های متنی شهر، تجارب فردی متفاوتی را در بین شهرنشینان رقم می‌زند. ○ تجارب فردی شهرنشینان، باعث خوانش‌های سطحی، گذرا و عاری از تفسیر از متن فرهنگی شهر می‌شود. ○ خوانش سطحی، گذرا و عاری از تفسیر موجب عبور سریع و پرسه‌زنی در شهر می‌شود.	پرسه‌زنی
ویرث (۱۹۰۲-۱۹۵۲)	○ با افزایش اندازه، تراکم و ناهمگونی اجتماعی فرهنگی در شهر، روابط شهرنشینان در گروه‌های اولیه تضعیف و عضویت آن‌ها در گروه‌های ثانویه تقویت می‌گردد. ○ عضویت در گروه‌های ثانویه متعدد و متفاوت (و متناقض) سبب می‌شود، شهرنشینان در نقش‌های اجتماعی متفاوتی (و متناقض) ایفای نقش نمایند. ○ ایفای نقش‌های متفاوت سبب شکل‌گیری هویت‌های متفاوت و متناقض در شهرنشینان می‌شود. ○ شکل‌گیری هویت‌های متفاوت و متناقض شهری اشکال مختلفی از بی‌ثباتی شخصیت را به وجود می‌آورد. ○ بی‌ثباتی شخصیتی و شکل‌گیری هویت‌های ناقص در شهرنشینان سبب بروز اختلالات روانی، خودکشی، هرج و مرج اخلاقی و بی‌سازمانی می‌شود.	بی‌سازمانی اجتماعی
لوفور (۱۹۰۲-۱۹۹۱)	○ نظام سرمایه‌داری مدرن، سود خود را در تولید انبوه فضاهای مصنوع شهری با ارزش‌ها (قیمت)، الگوها و کارکردهای متفاوت جستجو می‌کند. ○ تولید انبوه فضا در الگوها، کارکردها و ارزش‌های متفاوت سبب تفکیک و گسترش فضاهای متفاوت و متناقض در شهر می‌شود. ○ تفکیک و گسترش فضاهای متفاوت و متناقض شهری مانع شناخت شهرنشینان از الگوهای متفاوت و متناقض فضاهای شهری می‌شود. ○ عدم شناخت یا نقص در شناخت از الگوهای متناقض فضاهای شهری سبب احساس جدایی و عدم تعلق شهرنشینان نسبت به فضاهای شهری در مواجهه با فضا می‌شود.	پیگانگی فضایی

ادامه جدول گزاره‌های نظری بیگانگی شهری به تفکیک صاحب‌نظران

نظریه پرداز	گزاره‌های نظری	شکل بیگانگی
هاروی (...-۱۹۳۵)	○ سرمایه‌داری صنعتی به دلیل میل بی‌وقفه به سودآوری، به دنبال تولید فضاهای جدید شهری است. ○ تولید فضاهای جدید شهری بر اساس منطق نظام سرمایه‌داری (تولید انبوه، الگوهای متفاوت و ارزش‌ها متفاوت) سبب عدم کنترل شهرنشینان بر تولید فضاهای جدید می‌شود. ○ عدم کنترل شهرنشینان بر تولید فضاهای جدید از یک سو، و گسترش فضاهای متفاوت شهری ناشی از منطق نظام سرمایه‌داری از سوی دیگر، مانع شناخت شهرنشینان از فضاهای شهری می‌شود. ○ عدم شناخت یا نقص شناخت از فضاهای مصنوع شهری، منجر به کاهش حس تعلق به مکان می‌شود.	بیگانگی فضایی
کاستلز (...-۱۹۴۲)	○ «فضای جریان‌ها» در جامعه شبکه‌ای از طریق شکل‌گیری فرهنگ مجازی، فضای تجربه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ○ تأثیرپذیری فضای تجربه از فضای جریان‌ها انسان را به شکل روزافزونی از نظر قابلیت‌ها، شرایط کار، منافع، روابط اجتماعی و برنامه‌هایش فردگرا می‌کند. ○ گسترش فردگرایی همه جانبه موجب جدایی کامل شهرنشینان از تاریخ، فرهنگ و حاصل کار خود می‌شود. ○ جدایی از تاریخ، فرهنگ و حاصل کار خود سبب جدایی تدریجی شهرنشینان از جمع‌هایی که به آن تعلق دارند می‌شود.	بیگانگی جمعی

استنباط و نقد نظری

مرور نظری آرای جامعه‌شناسان شهر درباره بیگانگی بیانگر تنوع علل و نمود بیگانگی شهری است. به طوری که زیمل (۱۳۷۲) بر این باور است اندازه بزرگ گروه (مانند کلان‌شهر) تحریکات عصبی را در محیط شهر افزایش می‌دهد و با افزایش این تحریکات، سیستم عصبی شهرنشینان در پاسخگویی تضعیف می‌شود و افراد ناگزیر به واکنش انتخابی (عقلانی) به محرک‌ها می‌شوند که این امر باعث بیگانگی شهری و دلزدگی شهرنشینان می‌شود. از نظر وی دلزدگی دلالت بر ناتوانی سیستم عصبی انسان در واکنش به محرکات شهری و یکنواخت دیدن آن‌ها دارد؛ بنیامین (۱۹۹۹) نیز معتقد است شهر مدرن با انتقال یک نوع تجربه فردی کوتاه و ناپایدار به همراه احساسات گذرا و عاری از تفسیر به شهرنشینان موجب بیگانگی آن‌ها شده است و این بیگانگی در شکل پرسه‌زنی نمود یافته است. به طوری که انسان‌های مدرن هنگام خوانش ویژگی‌های فرهنگی در شهر به دلیل تجربه فردی کوتاه و ناپایدار و عدم قدرت تفسیر،

سطحی به آن نگاه می‌کنند و همانند یک بیگانه سریع از آن عبور می‌کنند، در شهر پرسه‌زنی^۱ می‌کنند و قادر به تفسیر خصوصیات فرهنگی شهر نیستند. به زعم بنیامین پرسه‌زنی به معنای سرگردانی در فضاهای شهری و دید زدن ویتترین‌های مغازه‌ها بدون قصد یا توان خرید و بدون تفسیر است؛ از نظر ویرث (۱۹۳۸) نیز اندازه زیاد، تراکم زیاد و ناهمگونی سبب سست شدن پیوندها، عضویت افراد در گروه‌های ثانویه متعدد و متناقض و ایفای نقش‌های اجتماعی متفاوت می‌شود. پیدایش چنین وضعیتی سبب شکل‌گیری هویت‌های متناقض و بی‌ثباتی شخصیت در شهرنشینان و بروز اختلالات روانی، خودکشی، هرج و مرج اخلاقی و بی‌سازمانی می‌شود.

لوفور (۱۹۹۱) نیز بر این باور است گوناگونی ابعاد فضا در شهر و تفکیک ساختار فضای شهری به کارکردها و نقش‌های مختلف اعم از فیزیکی، زیستی و اجتماعی باعث می‌شود شهر مملو از محیط‌های مختلف و متناقض گردد. ناسازگاری میان فضاهای متنوع و متعدد از یک سو، و هماهنگ نبودن آن با فرهنگ جامعه از سوی دیگر، سبب احساس جدایی و عدم تعلق شهرنشینان نسبت به فضاهای شهری می‌شود. بدین ترتیب لوفور معتقد است فضای شهری بر روابط اجتماعی تأثیرگذار است و مواجهه انسان‌ها با فضاهای جدید در زندگی روزمره موجب بیگانگی افراد نسبت به فضا می‌گردد. این نوع بیگانگی فضایی بیانگر سلطه فضای شهری بر زندگی شهروندان و ساختارمند کردن زندگی روزمره آن‌هاست. به اعتقاد هاروی (۱۳۷۹) نیز فضاهای مصنوع شهری که توسط نظام سرمایه‌داری به منظور سودآوری و بازتولید نظام سرمایه‌داری ایجاد شده‌اند، به تدریج بر زندگی روزمره و فرهنگ شهری سلطه یافته و به آن‌ها جهت و معنا می‌بخشند. سلطه فضاهای مصنوع شهری به گونه‌ای است که انسان‌ها نمی‌دانند چگونه باید با آن (فضای مصنوع)، چه در واقعیت و چه در ذهن مواجه شوند و این امر تدریجاً سبب بیگانگی و عدم تعلق آن‌ها نسبت به فضای شهر می‌شود. بر این اساس بیگانگی فضائی محصول سلطه فضاهای مصنوع نظام سرمایه‌داری است. در نهایت کاستلز (۱۳۸۰) عقیده دارد «فضای جریان‌ها» در جامعه شبکه‌ای از طریق کاهش تماس‌های حضوری، بهره‌گیری کمتر افراد از تولیدات فرهنگی (همچون سینما، کنسرت، تئاتر و کلوپ‌های ورزشی)، زوال سنت گفتگو، کاهش روابط اجتماعی و شکل‌گیری فرهنگ مجازی، فضای تجربه را تحت تأثیر قرار داده و

موجب فردگرایی و جدایی کامل مردم از تاریخ، فرهنگ و حاصل کار خود شده است. از نظر کاستلز پیدایش چنین تغییراتی در فضای تجربه، منجر به پیدایش شکلی از بیگانگی با عنوان بیگانگی جمعی شده است که حاکی از جدایی تدریجی شهرنشینان از جمع‌هایی که به آن تعلق دارند می‌شود.

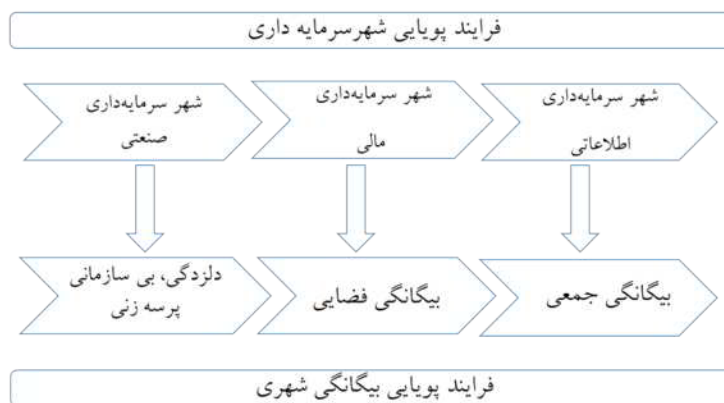
از آنجا که در بررسی بیگانگی شهری، منشاء شکل‌گیری و شکل بیگانگی شهری حائز اهمیت است، آرای جامعه‌شناسان شهر از این دو منظر مورد نقد و ارزیابی قرار گرفتند که ذیلاً به آن‌ها اشاره می‌شود:

بعد منشاء شکل‌گیری بیگانگی: زیمل به دلیل این که اندازه را یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر اشکال کنش اجتماعی می‌داند، منشاء اصلی بیگانگی شهری را اندازه زیاد آن می‌داند و به نقش و تأثیر فضاهای فیزیکی جدید شهری در ایجاد بیگانگی توجهی ننموده است، در حالی که ویژگی‌های شهرهای مدرن مانند فضاهای فیزیکی جدید شهری در ایجاد بیگانگی نقش مهمی ایفا می‌کنند. ویرث نیز علی‌رغم اعتقاد به نقش اندازه، ناهمگونی و تراکم بر روابط اجتماعی به تأثیر فضاهای فیزیکی جدید شهری بر ایجاد بیگانگی در شهر توجهی ننموده است. والتر بنیامین بر خلاف زیمل و ویرث به نقش تجربه فردی در شهر و تأثیر فضاهای فیزیکی جدید شهری مانند پاساژها بر بیگانگی توجه نموده است، ولی نقش اندازه، تراکم و ناهمگونی شهر را بر بیگانگی نادیده گرفته است. لوفور و هاروی نیز همانند بنیامین معتقدند که فضاهای جدید فیزیکی شهر که در زندگی روزمره افراد حضور دارند بر بیگانگی در شهر تأثیرگذار هستند، ولی آن‌ها نیز همانند بنیامین نقش اندازه، تراکم و ناهمگونی را بر بیگانگی نادیده گرفته‌اند. مانوئل کاستلز علی‌رغم نظریه جامعه شبکه‌ای و مطرح نمودن تأثیر جریان فضاها و فرهنگ مجازی بر بیگانگی، نقش و تأثیر فضای فیزیکی جدید شهری، تراکم، اندازه و ناهمگونی شهر را بر بیگانگی شهری مورد توجه قرار نداده است.

بعد شکل بیگانگی: یکی دیگر از انتقادات وارده بر نظریه‌های بیگانگی شهری آن است که اکثر نظریه‌پردازان مذکور نسبت به بیگانگی شهری نگرش تک بُعدی دارند و فقط بر یک شکل خاص از بیگانگی در شهر تأکید نموده‌اند به عنوان مثال زیمل بیگانگی را به دلزدگی، بنیامین به پرسه‌زنی، لوفور و هاروی به بیگانگی فضایی و کاستلز به بیگانگی جمعی تقلیل داده‌اند.

تلفیق آراء

مرور و استنباط نظری آرای جامعه‌شناسان شهر در زمینه بیگانگی شهری بیانگر آن است که بیگانگی شهری عبارت است از شکل‌گیری یک نوع وضعیت روحی- روانی برآمده از شهر و ویژگی‌های شهری که در آن شهرنشینان نسبت به خود و محیط‌های اجتماعی، فیزیکی، فرهنگی و تاریخی اطرافش احساس جدایی و عدم تعلق می‌کند. همچنین بررسی و تحلیل منشأ شکل‌گیری و شکل بیگانگی شهری در نظریه‌های مورد بررسی و گزاره‌های اصلی آن‌ها بیانگر آن است که بیگانگی شهری پدیده‌ای پویا و متغیر است و تغییرات آن به ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی شهر وابسته است. به طوری که در شهر سرمایه‌داری صنعتی به علت وجود ویژگی‌هایی مانند اندازه زیاد، ناهمگونی، عدم اطمینان، عدم شناخت، اقتصاد پولی، وقت‌شناسی، نظم و به دلیل تغییرات سریع و متضاد بیگانگی به شکل دلزدگی، پرسه‌زنی و بی‌سازمانی نمود می‌یابد. در شهر سرمایه‌داری پیشرفته به علت وجود ویژگی‌هایی مانند افزایش تولیدات کالاهای مصرفی و تجملی و فضاها، جدید، بیگانگی به شکل بیگانگی فضایی نمود می‌یابد. در شهر اطلاعاتی به علت وجود ویژگی‌هایی مانند سلطه رسانه‌ها، شکل‌گیری جامعه اطلاعاتی، جریان فضاها و پیشرفت تکنولوژی بیگانگی به شکل جمعی نمود می‌یابد. بنابراین پیدایش اشکال بیگانگی وابسته به ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی شهر است.



نمودار ارتباط پویایی شهر سرمایه‌داری و بیگانگی شهری

نتیجه‌گیری

نتایج مرور نظام‌مند آرای جامعه‌شناسان شهر درباره بیگانگی شهری بیانگر آن است که بیگانگی شهری به اشکال مختلفی رخ می‌دهد. از نظر زیمل، در کلان‌شهر به دلیل وفور و تمرکز آدمیان و اشیاء و محرک‌هایی از قبیل ناهمگونی، عدم اطمینان، عدم شناخت، تغییرات سریع و متضاد و تحریک نظام عصبی افراد، بیگانگی به شکل دلزدگی نمود می‌یابد. بنیامین نیز معتقد است که شهر مدرن با تجربه‌ای که به افراد انتقال داده است، موجب جدایی آن‌ها از سنت و بیگانگی شده است و این بیگانگی در شکل پرسه‌زنی نمود یافته است. به زعم ویرث نیز تأثیرگذاری زندگی شهری بر روابط اجتماعی موجب بیگانگی در افراد می‌شود و این بیگانگی در شکل بی‌سازمانی بروز می‌کند. لوفور بر این باور است که فضای شهری بر روابط اجتماعی تأثیرگذار است و موجب بیگانگی در افراد می‌شود و این بیگانگی در اشکال بیگانگی نسبت به فضا بروز می‌کند. به اعتقاد هاروی علت بیگانگی فضاهای خلق شده توسط نظام سرمایه‌داری صنعتی است، زیرا انسان‌ها هنگام مواجهه با فضاهای خلق‌شده، احساس سردرگمی می‌کنند. در نهایت از نظر کاستلز جامعه شبکه‌ای و شهر اطلاعاتی با ایجاد فرهنگ مجازی، تجربه شهروندان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند و آن‌ها را فردگرا می‌کنند و موجب جدایی کامل مردم از تاریخ، فرهنگ و حاصل کار خود می‌شوند و موجب شکل‌گیری بیگانگی می‌شوند و این بیگانگی در شکل جمعی نمود می‌یابد. بنابراین بیگانگی شهری از نظر جامعه‌شناسان شهر به اشکال مختلفی رخ می‌دهد که عبارتند از: دلزدگی، بی‌سازمانی، پرسه‌زنی، بیگانگی فضایی و بیگانگی جمعی.

همچنین از دیدگاه جامعه‌شناسان شهر، بیگانگی شهری نه تنها به اشکال مختلفی رخ می‌دهد، بلکه به علت‌های مختلف نیز رخ می‌دهد. به طوری که از نظر زیمل اندازه زیاد و پیامدهای آن (ناهمگونی، عدم اطمینان، عدم شناخت، تحریکات نظام عصبی) در گروه‌های بزرگ (مانند کلان‌شهر) موجب شکل‌گیری بیگانگی می‌شود. به اعتقاد بنیامین شهر مدرن با تجربه‌ای که به افراد انتقال داده است، موجب پرسه‌زنی و بیگانگی انسان‌ها در شهر شده است. از دیدگاه ویرث اندازه زیاد، تراکم زیاد و ناهمگونی شهر موجب شکل‌گیری بیگانگی شهری می‌شود. به زعم لوفور ناسازگاری میان فضاهای متنوع و هماهنگ نبودن این فضاها سبب بیگانگی فرد در محیط شهری شده است. از نگاه هاروی نیز فضاهای خلق شده توسط نظام سرمایه‌داری موجب

احساس سردرگمی انسان‌ها هنگام مواجهه با فضاهاى خلق‌شده جدید و شکل‌گیری بیگانگی می‌شود. در نهایت از نظر کاستلز تأثیرپذیری فضای تجربه از فضای جریان‌ها موجب جدایی کامل مردم از تاریخ، فرهنگ و محصول کار خود می‌شود و در نهایت موجب بیگانگی می‌شود. نکته حائز اهمیت آن است که هر کدام از این اشکال به نوع جامعه و نوع شهر بستگی دارند. به عبارت دیگر، این ویژگی‌های (فرهنگی و اجتماعی) شهر است که شکل بیگانگی را تعیین می‌کند به طوری که در شهر سرمایه‌داری صنعتی، بیگانگی به شکل دزدگی و بی‌سازمانی نمود می‌یابد. در شهر سرمایه‌داری پیشرفته بیگانگی به شکل پرسه‌زنی و بیگانگی فضایی و در شهر اطلاعاتی بیگانگی به شکل جمعی نمود می‌یابد. بر این اساس بیگانگی شهری به وضعیت روحی- روانی برآمده از شهر و ویژگی‌های شهری گفته می‌شود که در آن انسان نسبت به خود و محیط‌های اجتماعی، فیزیکی، فرهنگی و تاریخی اطرافش احساس بیگانگی می‌کند. نتایج این نوشتار، با نظریه ملوین سیمن^۱ (۱۹۵۹) هم‌گرا و هم‌سو می‌باشد. وی ضمن ارائه تعریف مفهومی از بیگانگی و مشخص نمودن سنخ‌شناسی بیگانگی (هم در شهر و هم غیر شهر)، نشان داده است که بیگانگی در پنج شکل رفتاری بروز می‌یابد که عبارتند از: احساس بی‌قدرتی، احساس بی‌معنایی، احساس نابه‌هنجاری، انزوای اجتماعی و احساس تنفر (محسنی‌تبریزی، ۱۳۷۰). نتایج نوشتار حاضر نیز بیانگر آن است که بیگانگی شهری به اشکال مختلفی مانند دزدگی، بی‌سازمانی، پرسه‌زنی، بیگانگی فضایی و بیگانگی جمعی رخ می‌دهد. از آنجا که هر دو مطالعه شکلی از تیپولوژی در مورد مفهوم بیگانگی را ارائه داده‌اند، دارای ویژگی مشترکی هستند، اما به لحاظ متفاوت بودن تیپ‌های بیگانگی مطرح شده در آن‌ها، از یکدیگر متمایز هستند.

منابع

- اسمیت، فلیپ (۱۳۸۳)، *درآمدی بر نظریه فرهنگی*. ترجمه حسن پویان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- آویارد، هلن (۱۳۹۰)، *چگونه یک تحقیق مروری انجام دهیم؟* ترجمه پوریا صرامی فروشان و فردین علی‌پور، تهران: جامعه‌شناسان.

- بنیامین، والتر (۱۳۷۷)، درباره برخی از مضامین و دستمایه‌های شعر بودلر. ترجمه: مراد فرهادپور، /رغنون. ۱۴، ۴۹-۲۷.
- جیلوش، جرمی (۱۳۸۸)، شهرنگاری‌های والتر بنیامین. ترجمه: جواد طلوعی، مجله پرونده. ۵۴، ۶۹-۵۶.
- دریابندری، نجف (۱۳۶۹)، درد بی خویشی؛ بررسی مفهوم الیناسیون در فلسفه غرب. تهران: کتاب پرواز.
- زیمل، جورج (۱۳۸۰). تضاد فرهنگ مدرن. ترجمه هاله لاجوردی، /رغنون، ۱۸، ۲۴۷-۲۲۵.
- زیمل، جورج (۱۳۷۲)، کلان‌شهر و حیات ذهنی. ترجمه یوسف‌علی ابادزی، نامه علوم اجتماعی، ۱۳، ۶۷-۵۳.
- ساوج، مایک، وارد، آلن (۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی شهری. ترجمه رضا ابوالقاسم‌پور، تهران: سمت.
- سوندرز، پیتر (۱۳۹۱). نظریه اجتماعی و مسأله شهری. ترجمه محمود شارع‌پور، تهران: انتشارات تیسرا.
- طهوری، نیره (۱۳۸۴)، والتر بنیامین: نظریه فقدان تجلی در هنر مدرن، فرهنگستان هنر، ۱۵، ۴۷-۳۸.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، «عصر اطلاعات؛ ظهور جامعه شبکه‌ای». ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، جلد اول، تهران: طرح نو.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۱)، جامعه شبکه‌ای و هویت جدید؛ مصاحبه با مانوئل کاستلز. ترجمه محمدرضا معینی، مجلس و پژوهش، ۱۱ (۴۳)، ۴۵۹-۴۳۱.
- کاظمی، عباس (۱۳۸۸)، پرسه زنی و زندگی روزمره، تهران: انتشارات آشتیان.
- کوزر، لوئیس (۱۳۸۶)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- کیویستو، پیتر (۱۳۸۵)، اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشرنی.
- گرب، ادوارد (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی نابرابری اجتماعی. ترجمه محمد سیاهپوش و احمدرضا غروی‌زاده، تهران: نشر معاصر.
- گرونلاند، بو (۱۳۸۵)، شهر در دوران جامعه شبکه‌ای، مروری بر نظریات مانوئل کاستلز. ترجمه آزار امین‌ناصری، جستارهای شهرسازی، ۱۵ و ۱۶، ۶۲-۷۷.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.

- مارکس، کارل (۱۳۸۲)، *دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴*. ترجمه حسن مرتضوی، تهران: آگه.
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۷۰)، بیگانگی، مفهوم‌سازی و گروه‌بندی تئوری‌ها در حوزه جامعه‌شناسی و روانشناسی. *نامه علوم اجتماعی*، ۵ (۲۹)، ۷۱-۲۶.
- معتمدیان، سعید رضا (۱۳۹۲)، راهنمای نگارش مقالات مروری. *مجله دانشکده دندانپزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی*، ۲ (۱)، ۸-۱.
- ممتاز، فریده (۱۳۸۷)، *جامعه‌شناسی شهر*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- موسوی، یعقوب (۱۳۸۸)، تحلیل جامعه‌شناختی از تناقضات فضایی و اجتماعی توسعه شهری. *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، ۳ (۲)، ۱۶-۱.
- موسوی، یعقوب؛ پاک‌خصال، اعظم (۱۳۹۱)، شهرگرایی و ایستار فرهنگی: مورد تجربی ساکنین شهر تهران. *فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، ۸ (۲۸)، ۱۹۱-۱۷۱.
- هاروی، دیوید (۱۳۷۹)، *عدالت اجتماعی و شهر*. ترجمه فرخ حسامیان؛ محمدرضا حائری و بهروز منادی‌زاده، تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
- Benjamin, Walter (1999). *The Arcades Project*. Translated by Howard Eiland and Kevin McLaughlin, London: Cambridge.
- Feagin, J. R. (1998). *The New Urban Paradigm: Critical Perspectives on the City*. Lanham, Md: Rowman & Littlefield Publishers.
- Gottdiener, M. (1994). *The Social Production of Urban Space*. Austin, TX: University of Texas press.
- Lefebvre, Henri (1991). *The Production of Space*. Translated by Donald Nicholson-Smith, Cambridge: Basil Blackwell
- Mayer, Philip (2009). Guidelines for writing a Review Article. *Zurich Basel Plant Science Center*. 2- 10.
- Prigge, Walter (2008). *Reading the urban revolution: space and representation*. In Kanishka, G., Stefan, K., Richard, M. & Christian, S. *SPACE, DIFFERENCE, EVERYDAY LIFE; Reading Henri Lefebvre*. New York and London: Routledge, 46- 63.
- Ronneberger, Klaus (2008). *Henry Lefebvre and urban everyday life: in search of the possible*. In Kanishka, G., Stefan, K., Richard, M. & Christian, S. *SPACE, DIFFERENCE, EVERYDAY LIFE; Reading Henri Lefebvre*. New York and London: Routledge, 134- 147
- Schmid, Christian (2008). *Henri Lefebvre's theory of production of space: Towards a three-dimensional dialectic*, translated by Bandulasena Goonewardena, 2th chapter of "Space, Difference, Everyday life, Reading Henri Lefebvre", Edited by Kanishka, Goonewardena, Stefan Kipfer, Richard Milgrom, Christian Schmid, First published 2008 by Routledge.
- Wirth, Louis (1938). Urbanism as a way of life. *American journal of sociology*, 44, 1-24.